

سلام کودکانه

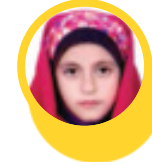
یک داستان، یک درس



بابا به پیشدستی ام نگاه کرد و پرسید: «چرا سیب رو کامل نخوردی؟» گفتم: «میل نداشتم.» بابا گفت: «بذار به قصه برات بگم. یک بار که امام رضا علیه السلام با یارانشون قدم می‌زدند یک دفعه چشمشون به یک سیب نیم خورده افتاد. امام رضا علیه السلام خیلی ناراحت شدند و گفتند: هر کسی که این سیب را این طوری خورده، اسراف کرده و اسرافکار اصلاً از یاران ما نیست.» داستان بابا که تمام شد، فوری سراغ سیبم رفتم و سیب را کامل خوردم. بعد هم تصمیم گرفتم هیچ وقت اسراف نکنم، چون دوست دارم از یاران امام رضا باشم.

شما فرستادید

پرنده سفالی



نوشته ارسالی از دوست خوب «فرره»
نگار جمال- ۱۱ ساله سرایان

به آسمان نگاه کردم. هوا صاف بود. پرنده کوچک سفالی را که در دستم بود نگاه کردم. مادرم چند سال پیش، روز تولدم این پرنده را به من هدیه داده بود. این پرنده را خیلی دوست دارم، چون هدیه مادرم است. پرنده سفالی را روزی من هم مثل مادرم به عزیزترین کسم هدیه خواهم داد تا بهترین کادوی زندگی اش شود. مادرم دوستت دارم.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و...

☎ ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ 📧 ۲۰۰۰۹۹۹

شعر

خادم مهربان

ایستاده در حرم
خادمی نزدیک در
بر سرش دارد کلاه
توی دستش چوب پر

گنبدی ریز و قشنگ
بر لباس فرم اوست
خادم خوب حرم
مهربان و خنده روست

می کند تعریف او
از حجاب و چادرم
من خوشم می آید از
خادم خوب حرم

عفت زینلی



شهر قصه

شهر کبوترها

خانم و آقای کبوتر که به رنگ طوسی تیره بودند، بعد از گذشتن از شهرها و روستاها به باغی سرسبز رسیدند و روی یک درخت بزرگ توت نشستند.

خانم کبوتر که در طول سفر، بالش زخمی شده بود،

خوشحال بود که بالاخره فرصت استراحت دارند. آقای کبوتر به خانم کبوتر گفت:

«همین جابمون تا برم غذا بیارم».

خانم کبوتر همان طور که منتظر نشسته بود، چند کبوتر سفید را دید که

در آسمان پرواز می کردند. خوشحال شد و گفت: «سلام دوستان» ✓

ما امروز به این جا رسیدیم». اما کبوترها با این

که او را دیدند، جواب او را ندادند و رفتند. خانم

کبوتر که هم خسته بود، هم بالش زخمی بود و

هم از برخورد کبوترها ناراحت شده بود، یک دفعه

اشک هایش سرازیر شد. درخت توت با ریختن

اشک های خانم کبوتر روی برگ هایش از خواب

بیدار شد. برگ هایش را تکان داد و گفت:

«داره بارون میاد؟!»

در همین موقع آقای کبوتر از راه رسید و با نگرانی

پرسید: «چی شده؟» خانم کبوتر ماجرا را برای آقای

کبوتر و درخت توت تعریف کرد. درخت توت آهی کشید

و گفت: «این کبوترها خیلی مغرورن. اما یک جایی هست که

همه کبوترها در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی می کنند». و بعد هم نشانی آن جا را به کبوترها داد.

کبوترها بعد از این که مدتی استراحت کردند تا بال زخمی

خانم کبوتر خوب شود، به سفرشان ادامه دادند.

آن ها آن قدر رفتند تا به شهری شلوغ و پر از آدم و

ماشین رسیدند. خانم کبوتر گفت: «نکنه راه رو

اشتباه اومدیم! این جا که کبوتری نیست!»

آقای کبوتر گفت: «نگران نباش. باز هم باید

بریم» رفتند و رفتند تا این که چیز قشنگی

دیدند، یک گنبد طلایی که از دور برق می زد. آقای

کبوتر گفت: «خودشه» و با سرعت بیشتری

پرواز کردند تا به گنبد رسیدند. گوشه ای از حیاط

نشستند، کبوترها را دیدند که دسته دسته در

آسمان پرواز می کردند و بعد روی زمین می نشستند و

به دانه هایی که آدم ها برایشان می ریختند نوک می زدند. آن ها گاهی

کنار حوض می نشستند و آب می خوردند. خانم و آقای کبوتر با نگرانی جلو

رفتند، کبوتر سفید و زیبایی پر زد و کنارشان نشست و گفت: «سلام، خیلی

خوش اومدین! این جا، جا برای همه هست».

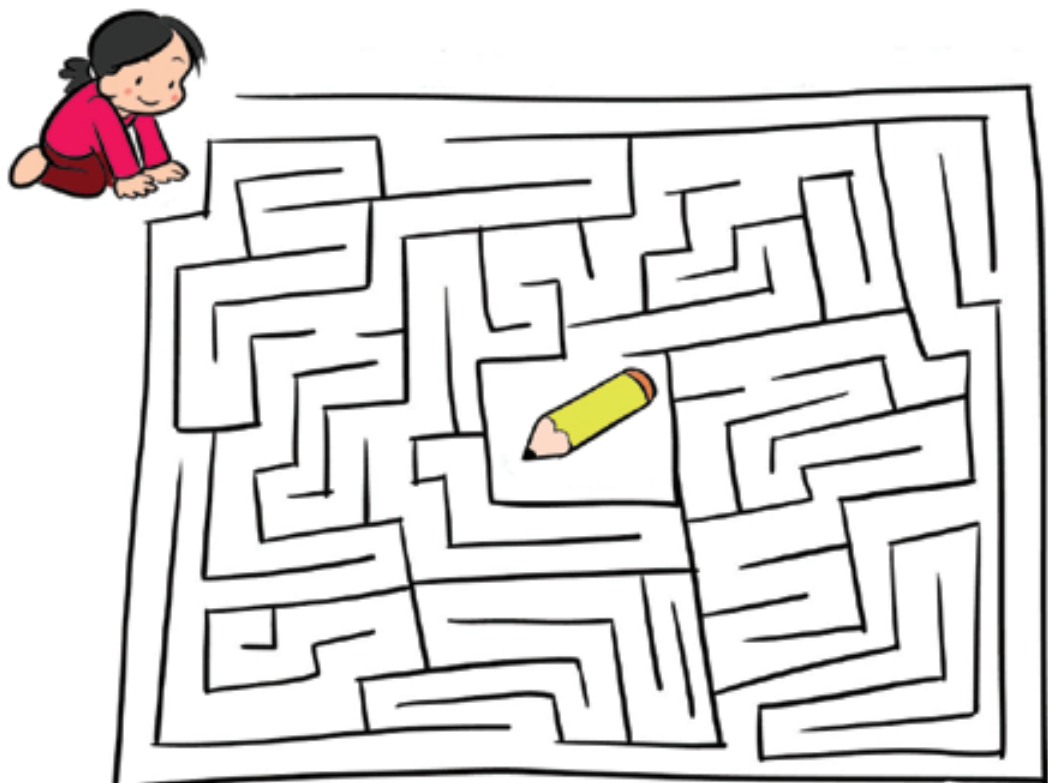
نویسنده: مهدیه حاجی زاده



سرگرمی

مار پیچ

دوستان گلم، نازنین برای نقاشی کشیدن، مداد زردش را لازم دارد. می توانید به نازنین کمک کنید تا مداد زردش را پیدا کند؟



هنرمند کوچولو

گل های پلاستیکی

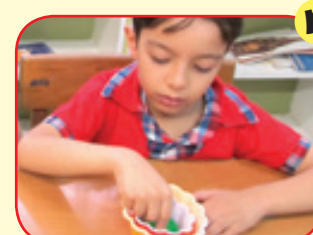
چی لازم داریم؟

ظروف یک بار مصرف، نی استفاده شده، در بطری، خرده مقواهای رنگی و چسب



چطوری درست کنیم؟

ظرف های یک بار مصرف خود را دو دسته کنید. ته یک دسته از ظرف ها را با قیچی ببرید و کناره آن ها را هم یک برش برزنید. دسته دوم را همان طور سالم نگه دارید. ظرف های برش خورده را داخل ظرف های سالم، بچسبانید. برش کنار ظرف کمک می کند تا بتوانید آن ها را بهتر جا بدهید. وسط هر گل، یک در بطری بچسبانید. از نی ها به عنوان ساقه استفاده کنید. روی یک مقوا یا پشت یک جعبه خالی، گل ها را بچسبانید و بعد با برگ های مقوایی دسته گل خود را کامل کنید. حالا یک تابلوی زیبا دارید.



طاهره عرفانی

